

تا اوانی از یک برون قوتنا ترا وصیتی کنم و در بعضی از اینها پندار
 شدم و دیگر روی سزوش دیدم که بر این وی نشسته بود و نشانی
 و بر این بوسید و شوق را بر آن معلق کردم و نجیب خود و کفایت
 دار که از آن زمان که این فعل بر وجود آمد، علماء و اهور و نصاری علم
 بی ادبام نه در روز عیش خوش دارند و نه در شب خواب و قرار و نه
 قصد وی اند و ما توانی که بوی باز وطن خود بیروم روز و بیکر غیر
 رفتن کردم و بهر از کوش رالب شدم و هر علیه الصلوة والسلام را
 در پیش خود گرفتم و هر از کوش دست و پای بر زمین می زد و سر بر آستان
 میکرد و در نشاء طعنه بکعبه شد و بهر بار سجده کرد و باز کرد و در هر
 حاله سیر بر همه سابق بود و زمان بی سحر تعجب خود و گفتند این
 بجز هر از کوش است که در همه راه با زنی ماندیم بلی والله ایشان
 گفتند این را سیری نیست و شغوم که هر از کوش بر آن میفت
 ای و الله شان هر قطعه است که زنده شدم و فقه گرفتم ای زانی
 بی سحر شما خاقل مانداید هیچ میدانید که من حامل لبسم من حامل
 سید عرب هر رسول رب العالمین که قومی دنیا و توراخه از دست
 شد ام و از جواب خود بی شغوم که میگفتند ای علیه اقدس
 غنی شدی و بزرگ زانی بی سحر شدی و کله گشتندی چه در دانا
 چنانکه متوجه اولاد شود متوجه من شدند و می کنند چشم تو روشن
 با دای علیه میدانی که لبست که وضیع تو است هر رسول رب

العالمین است و بهترین قوتن از آن آدم حکیم گفت چنانچه و او را که کردم
 زانی هر از احتشایه بود و وصیت بسیار کرد و کویان باز کرد و
 و از تیر جلیب که در راه دیدم آدم عالم بی هر مری که بزرگ
 بیکرم علف بسیار و بی قیاس و در خستما در برابر افواج نماز
 بتدریج حق پندای شد تا به زمین پی سمر رسیدیم و از آن زمان که
 بی تیر بود و ما را دوسه گشتند و از کور بود و جلد حشر بافتند
 و هر روز که از هر گاه بی آمدن در سیر و پر شیر بود و در بی سحر
 کس بجز از من شیر بی دو شیر و بهر بار اعیان میگفتند و سحر
 چرا که گشتند از حکیم بریز تا با تیر خیر و بر لبایم و بهر این که
 از آن زمان هر علیه الصلوة والسلام بیداریم و قوم بهر تیر ما در بیکر از این
 و همه صورتی تمام با بود و هر که نزدیک که هر علیه الصلوة والسلام
 بول یا غایط در خود کرد و دایا در خستما از بود و او را هر روز
 و بی معین بود که قضا حاجت هر آن ساعت میکرد و اگر جسد مایل
 او نمیکشفت بی شد لغضب میرفت و چون عوز او ظاهر میگشت
 فریاد میکرد تا مازی بوشیدیم و بی از جواب پندار شدم و بخوبی
 از وی شنیدم که هر از کوش از آن سخن نشنیده بودم میگفت
 لا اله الا الله قدوسا قدوسا جتھا در خواب و بیدار و کاد پندار
 و اول سخن وی این بود و بیوخی گفت و ما بیکر و بهر تیر
 خلاق نداشت و من از آن بجز میکردم و کوی بی کرد و در خستما